Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

Identification and Explanation of the Manifestations of Fair Trial for Victims and Offenders in Judicial Decisions

1. Maedeh Kazemi: Department of Criminal Law and Criminology, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Abbas Tadayyon*: Department of Criminal Law and Criminology, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: 2229669370@iau.ir (Corresponding Author)
3. Morteza Naji Zavare: Department of Criminal Law and Criminology, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

ABSTRACT

Fair trial is one of the fundamental components of the criminal justice system and plays a decisive role in determining the legitimacy of judicial decisions and the extent to which individual rights are protected throughout criminal proceedings. This concept is not limited to safeguarding the rights of the accused; rather, it also encompasses the protection of victims, their effective participation in proceedings, access to justice, judicial protection, and the possibility of obtaining compensation for harm suffered. The present study aims to identify and explain the manifestations of fair trial for victims and offenders in judicial decisions and to examine how a balance can be established between the rights of these two parties within criminal proceedings. The study adopts a descriptive-analytical method and examines the fundamental principles and guarantees of fair trial in relation to both accused persons and victims, as well as their reflection in judicial reasoning. The findings indicate that the presumption of innocence, the right to defense, access to legal counsel, the right to remain silent, legality of proceedings, judicial impartiality, reasoned judgments, and access to appeal constitute the principal manifestations of fair trial for the accused. By contrast, access to justice, the right to be heard, the opportunity to submit evidence, protection of security and dignity, prevention of secondary victimization, and access to compensation mechanisms represent the principal manifestations of fair trial for victims. Judicial decisions are most consistent with fair-trial standards when courts independently and carefully assess the evidence, respond to the arguments and claims of both parties, and maintain an appropriate balance among criminal responsibility, victims' rights, and legal requirements. Ultimately, the realization of fair trial requires moving beyond one-sided approaches toward a balanced, law-based, and human-dignity-centered model of criminal adjudication.

Keywords: *Fair Trial; Victim; Offender; Rights of the Accused; Judicial Decisions; Criminal Justice*

How to cite: Kazemi, M., Tadayyon, A., & Naji Zavare, M. (2027). Identification and Explanation of the Manifestations of Fair Trial for Victims and Offenders in Judicial Decisions. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, *9*(5), 1-19.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 04 May 2026
Revise Date: 04 October 2026
Accept Date: 11 October 2026
Initial Publish Date: 19 October 2026
Final Publish Date: 22 December 2027

پژوهش‌های تطبیقی فقه،
حقوق و سیاست

شناخت و تبیین جلوه‌های دادرسی منصفانه نسبت به بزه‌دیده و بزهکار در آرای محاکم قضایی

۱. مائده کاظمی: گروه حقوق جزا و جرم شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. عباس تدین*: گروه حقوق کیفری و جرم شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
پست الکترونیک: 2229669370@iau.ir (نویسنده مسئول)
۳. مرتضی ناجی زواره: گروه حقوق جزا و جرم شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

دادرسی منصفانه یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های نظام عدالت کیفری است که مشروعیت تصمیم‌های قضایی و میزان حمایت از حقوق اشخاص را در فرایند کیفری تعیین می‌کند. این مفهوم تنها به تضمین حقوق متهم محدود نمی‌شود، بلکه حمایت از بزه‌دیده، امکان مشارکت مؤثر وی در فرایند رسیدگی، دسترسی به عدالت، برخورداری از حمایت قضایی و امکان مطالبه جبران خسارت را نیز در بر می‌گیرد. پژوهش حاضر با هدف شناخت و تبیین جلوه‌های دادرسی منصفانه نسبت به بزه‌دیده و بزهکار در آرای محاکم قضایی انجام شده و می‌کوشد چگونگی برقراری توازن میان حقوق این دو طرف را در فرایند کیفری بررسی کند. روش پژوهش توصیفی ـ تحلیلی است و در آن، اصول و تضمین‌های بنیادین دادرسی منصفانه در ارتباط با متهم و بزه‌دیده و نحوه انعکاس آنها در استدلال قضایی مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که اصل برائت، حق دفاع، حق برخورداری از وکیل، حق سکوت، قانونی بودن رسیدگی، بی‌طرفی مرجع قضایی، برخورداری از رأی مستدل و امکان اعتراض از مهم‌ترین جلوه‌های دادرسی منصفانه نسبت به متهم هستند. در مقابل، حق دسترسی به عدالت، حق شنیده‌شدن، امکان ارائه ادله، حمایت از امنیت و حیثیت، جلوگیری از بزه‌دیدگی ثانویه و برخورداری از سازوکارهای جبران خسارت، مهم‌ترین مؤلفه‌های دادرسی منصفانه نسبت به بزه‌دیده محسوب می‌شوند. همچنین، آرای قضایی زمانی بیشترین انطباق را با معیارهای دادرسی منصفانه دارند که دادگاه ضمن ارزیابی مستقل و دقیق ادله، به دفاعیات و ادعاهای هر دو طرف پاسخ داده و میان مسئولیت کیفری، حقوق بزه‌دیده و الزامات قانونی توازن برقرار کند. در نهایت، تحقق دادرسی منصفانه مستلزم گذار از رویکرد یک‌جانبه و حرکت به سوی الگویی متوازن، قانون‌مدار و مبتنی بر کرامت انسانی است.

واژگان کلیدی: *دادرسی منصفانه؛ بزه‌دیده؛ بزهکار؛ حقوق متهم؛ آرای قضایی؛ عدالت کیفری*

نحوه استناددهی: کاظمی، مائده.، تدین، عباس.، و ناجی زواره، مرتضی. (۱۴۰۶). شناخت و تبیین جلوه‌های دادرسی منصفانه نسبت به بزه‌دیده و بزهکار در آرای محاکم قضایی. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۵)، ۱۹-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۱۲ مهر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۹ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۲۷ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۶

مقدمه

دادرسی منصفانه در نظام عدالت کیفری معاصر صرفاً مجموعه‌ای از تشریفات شکلی برای رسیدگی به اتهام نیست، بلکه ساختاری حقوقی برای تنظیم قدرت کیفری دولت و تضمین حقوق تمامی اشخاصی است که از فرایند کیفری متأثر می‌شوند. از یک سو، بزهکار یا به تعبیر دقیق‌تر در مراحل پیش از قطعیت حکم، متهم، در برابر قدرت تعقیب، تحقیق و مجازات دولت قرار دارد و نیازمند تضمین‌هایی است که مانع خودسری، محکومیت بدون دلیل و تعرض ناموجه به آزادی و حیثیت او شود؛ از سوی دیگر، بزه‌دیده شخصی است که در نتیجه رفتار مجرمانه متحمل زیان شده و نمی‌توان عدالت کیفری را بدون شناسایی حق او برای دسترسی به مرجع قضایی، مشارکت در فرایند دادرسی، برخورداری از حمایت و مطالبه جبران خسارت عادلانه دانست. از همین رو، دادرسی منصفانه را باید الگویی چندجانبه دانست که در آن حقوق متهم، حقوق بزه‌دیده و الزامات مربوط به کشف حقیقت و تأمین نظم عمومی در ارتباط متقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند. در ادبیات حقوقی، مفهوم دادرسی منصفانه با مؤلفه‌هایی مانند استقلال و بی‌طرفی مرجع قضایی، اصل برائت، حق دفاع، دسترسی به وکیل، حق اطلاع از اتهام، حق سکوت، منع اجبار به اقرار، رسیدگی در مهلت معقول، علنی بودن رسیدگی در حدود قانون و امکان اعتراض به تصمیم قضایی تبیین شده است (Sheikh al-Eslami & Pirhadi, 2024). با این حال، تقلیل این مفهوم به حقوق متهم نیز با تحول بزه‌دیده‌شناسی و سیاست جنایی مشارکتی سازگار نیست، زیرا بزه‌دیده نیز باید بتواند بدون مواجه شدن با موانع غیرضروری، صدای خود را در فرایند کیفری مطرح کرده و از تصمیمی مستدل درباره ادعای خویش برخوردار شود (Karbasforush et al., 2020). بنابراین، مسئله اصلی در تحلیل دادرسی منصفانه نه انتخاب میان بزه‌دیده و بزهکار، بلکه تعیین چگونگی ایجاد توازن میان حقوق آنها در فرایندی است که همزمان مشروع، قابل پیش‌بینی، بی‌طرفانه و مؤثر باشد.

قواعد قانونی هر اندازه دقیق باشند، دادرسی منصفانه نهایتاً در عمل قضایی معنا پیدا می‌کند. قانون ممکن است حق دفاع، حق داشتن وکیل، اصل برائت یا حق بزه‌دیده برای مطالبه ضرر و زیان را به رسمیت بشناسد، اما میزان تحقق این حقوق بستگی به نحوه تفسیر و اجرای آنها در دادسراها و محاکم دارد. از این جهت، رأی قضایی صرفاً نتیجه نهایی یک پرونده نیست، بلکه محصول فرایندی است که می‌تواند میزان پایبندی قاضی به اصول دادرسی منصفانه را آشکار کند. الزام دادگاه به استناد و استدلال، توجه به دفاعیات طرفین، تفکیک میان ظن و دلیل، رعایت اصل قانونی بودن و خودداری از توسعه عناوین کیفری، همگی در متن رأی قابل ارزیابی هستند. کیفیت دادرسی نیز صرفاً از طریق سرعت یا تعداد پرونده‌های مختومه قابل سنجش نیست، بلکه شیوه استدلال قضایی، امکان مشارکت مؤثر طرفین و میزان پیش‌بینی‌پذیری نتیجه رسیدگی از عناصر اساسی آن محسوب می‌شوند (Almasi & Habibi Dargah, 2012). به همین علت، مطالعه آرای محاکم امکان می‌دهد فاصله احتمالی میان «حقوق مقرر در قانون» و «حقوق تحقق‌یافته در عمل» شناسایی شود. در حوزه کیفری، این فاصله اهمیت مضاعف دارد؛ زیرا تصمیم قضایی ممکن است به سلب آزادی، محدودیت حقوق اجتماعی، لطمه به حیثیت متهم یا در سوی دیگر، محروم ماندن بزه‌دیده از حمایت و جبران زیان منتهی شود. اصول راهبردی دادرسی منصفانه دقیقاً با هدف محدود کردن این خطرها و تبدیل عدالت کیفری از اعمال صرف قدرت به فرایندی قانون‌مدار شکل گرفته‌اند (Mohammadi, 2023).

رویه قضایی همچنین نشان می‌دهد که حقوق طرفین لزوماً در یک جهت حرکت نمی‌کنند. گاه تسریع بیش از اندازه رسیدگی برای پاسخ سریع به خواسته بزه‌دیده می‌تواند فرصت کافی دفاع را از متهم بگیرد؛ در مقابل، طولانی شدن ناموجه فرایند تحت عنوان تضمین حقوق دفاعی ممکن است بزه‌دیده را با فرسایش روانی، هزینه‌های اضافی و بزه‌دیدگی ثانویه مواجه کند. سیاست امنیت‌گرا نیز می‌تواند به بهانه مقابله مؤثر

با جرم برخی تضمین‌های دفاعی را در معرض محدودیت قرار دهد؛ در حالی که دادرسی منصفانه اقتضا می‌کند حتی در جرایم شدید، قواعد محدودکننده قدرت عمومی کنار گذاشته نشوند (Tavajjohi & Dehqani, 2013). از همین منظر، آرای قضایی عرصه واقعی سنجش این تعادل هستند. برای نمونه، در پرونده‌هایی که دادگاه به دلیل ناکافی بودن ادله حکم برائت صادر می‌کند، پایبندی به اصل برائت و قاعده ضرورت اثبات اتهام مشاهده می‌شود؛ در مقابل، هنگامی که دادگاه همزمان با حفظ حقوق متهم، دعوای خصوصی بزه‌دیده و ادله او را مستقلاً بررسی می‌کند، بعد دیگر دادرسی منصفانه یعنی حمایت از دسترسی بزه‌دیده به عدالت نمود پیدا می‌کند.

پیشینه پژوهش و ضرورت رویکرد دوگانه به حقوق بزه‌دیده و بزهکار

بخش مهمی از ادبیات حقوق کیفری ایران دادرسی منصفانه را از زاویه حقوق متهم بررسی کرده است. آثار مرتبط با اصل برائت، حق سکوت، حق دسترسی به وکیل، حقوق شخص تحت نظر و ممنوعیت اجبار به اقرار، در مجموع نشان داده‌اند که متهم موضوع منفعل اقدامات قضایی نیست، بلکه صاحب حقوق شکلی مستقلی است که رعایت آنها شرط مشروعیت نتیجه دادرسی محسوب می‌شود (Pahlavan, 2017). در همین مسیر، حق سکوت به عنوان یکی از جلوه‌های حق دفاع مطرح شده و تأکید شده است که خودداری متهم از پاسخ‌گویی نباید به تنهایی جایگزین دلیل اثباتی شود (Qorqani, 2019). حق دسترسی به وکیل، به‌ویژه در مرحله تحقیقات پلیسی و مقدماتی، نیز از تضمین‌هایی است که می‌تواند عدم توازن ساختاری میان فرد و دستگاه تعقیب را کاهش دهد (Rajabi Taj Amir, 2019). از سوی دیگر، قانون آیین دادرسی کیفری جدید با پذیرش گسترده‌تر برخی از این حقوق، ظرفیت قابل توجهی برای نزدیک شدن رسیدگی کیفری به الگوی دادرسی منصفانه فراهم کرده است (Shahed & Mehra, 2018). با این همه، تمرکز انحصاری بر متهم ممکن است موقعیت بزه‌دیده را به حاشیه ببرد.

در ادبیات جدیدتر، مشارکت بزه‌دیده در رسیدگی قضایی به عنوان جزء مستقل عدالت کیفری مورد توجه قرار گرفته است. مشارکت به این معنا نیست که بزه‌دیده جانشین دادستان شود یا حق تعیین مجازات پیدا کند، بلکه به معنای آن است که بتواند شکایت خود را مطرح کند، از روند پرونده اطلاع معقول داشته باشد، ادله خویش را ارائه کند، نسبت به تصمیم‌های قابل اعتراض واکنش نشان دهد و خسارت ناشی از جرم را مطالبه کند (Shahsavari et al., 2023). این تحول موجب شده است که دادرسی منصفانه دیگر صرفاً رابطه «دولت و متهم» تلقی نشود، بلکه رابطه سه‌جانبه‌ای میان دولت، متهم و بزه‌دیده شکل گیرد. در چنین ساختاری، عدالت هنگامی محقق می‌شود که هیچ‌یک از طرفین قربانی تأمین حقوق دیگری نشود. همین رویکرد، ضرورت مطالعه همزمان جلوه‌های دادرسی منصفانه نسبت به بزهکار و بزه‌دیده را توجیه می‌کند.

هدف، پرسش و روش پژوهش

هدف پژوهش حاضر شناخت و تبیین جلوه‌های دادرسی منصفانه نسبت به بزه‌دیده و بزهکار در آرای محاکم قضایی و ارزیابی چگونگی برقراری توازن میان حقوق آنان است. پرسش اصلی آن است که دادرسی منصفانه در رویه قضایی چگونه در حمایت از دو سوی فرایند کیفری نمود پیدا می‌کند و مهم‌ترین معیارهای تشخیص یک رأی منطبق با عدالت آیینی کدام‌اند. پرسش فرعی نیز ناظر بر این است که آیا حمایت از بزه‌دیده و تضمین حقوق بزهکار دو جهت متعارض‌اند یا می‌توان آنها را در قالب یک الگوی متوازن جمع کرد. روش پژوهش توصیفی ـ تحلیلی است و با استفاده از منابع حقوق کیفری و آیین دادرسی کیفری، همراه با تحلیل جهت‌گیری‌های قابل مشاهده در آرای قضایی، تلاش

می‌شود معیارهایی برای ارزیابی کیفیت دادرسی استخراج شود. در این چارچوب، رأی قضایی نه صرفاً از جهت نتیجه محکومیت یا برائت، بلکه از حیث کیفیت استدلال، توجه به دفاعیات، ارزیابی ادله، رعایت حقوق بزه‌دیده و تناسب نتیجه با مبانی قانونی مورد توجه قرار می‌گیرد.

مبانی مفهومی و حقوقی دادرسی منصفانه نسبت به بزه‌دیده و بزهکار

مفهوم دادرسی منصفانه و عناصر بنیادین آن

دادرسی منصفانه مفهومی مرکب است که مجموعه‌ای از اصول و تضمین‌های نهادی و شکلی را در بر می‌گیرد. استقلال دادگاه، بی‌طرفی قاضی، قانونی بودن مرجع رسیدگی، تساوی اشخاص در برابر قانون، امکان ارائه و مناقشه ادله، حق دفاع، اصل برائت و حق برخورداری از رأی مستدل از جمله مؤلفه‌های بنیادین آن هستند (Badam Firuz, 2022). منصفانه بودن رسیدگی را نمی‌توان تنها با انطباق ظاهری اقدامات مرجع قضایی با قانون سنجید، بلکه باید بررسی شود که آیا شخص در عمل فرصت واقعی و مؤثر برای دفاع از حقوق خود داشته است یا خیر. از همین جهت، رعایت یک تشریفات ظاهری در حالی که متهم امکان مطالعه پرونده، مشورت مؤثر با وکیل یا پاسخ به ادله اتهامی را ندارد، نمی‌تواند به تنهایی بیانگر تحقق دادرسی منصفانه باشد. در مقابل، آزادی نامحدود طرفین نیز مطلوب نیست و آیین دادرسی ناگزیر باید برای حفظ نظم رسیدگی، مهلت‌ها و ضوابطی تعیین کند. در نتیجه، عدالت آیینی محصول ترکیب «قانون‌مندی» و «فرصت واقعی مشارکت» است (Aqaei Jannat Makan, 2018).

مفهوم دادرسی عادلانه در حقوق ایران علاوه بر مقررات آیین دادرسی کیفری، ریشه در اصول عمومی عدالت قضایی دارد. اصل قانونی بودن، منع مجازات بدون حکم صالح، ضرورت رعایت حقوق دفاعی و لزوم برخورداری اشخاص از مرجع قضایی بی‌طرف، همگی در تبیین این مفهوم مؤثرند (Musavi, 2017). در اندیشه اسلامی نیز عدالت در قضاوت مستلزم شنیدن سخن طرفین، اجتناب از پیش‌داوری و صدور حکم بر پایه دلیل معتبر است (Hosseini, 2016). اهمیت این مبانی در آن است که دادرسی منصفانه را از یک امتیاز اعطایی از سوی حکومت به یک الزام ذاتی در اعمال صلاحیت قضایی تبدیل می‌کند. بر این اساس، حتی شخصی که متهم به شدیدترین جرم است از تضمین‌های دادرسی محروم نمی‌شود؛ همان‌گونه که بزه‌دیده نیز به سبب آنکه تعقیب جرم در بسیاری از موارد در اختیار دولت قرار گرفته است، نباید از فرایند تصمیم‌گیری به‌طور کامل کنار گذاشته شود.

جایگاه بزهکار و متهم در منظومه دادرسی منصفانه

نخستین مبنای حمایت از متهم، اصل برائت است. اصل برائت نه فقط قاعده‌ای برای صدور رأی نهایی، بلکه ضابطه‌ای حاکم بر تمام مراحل فرایند کیفری است. بر اساس این اصل، بار اصلی اثبات اتهام بر عهده مقام تعقیب قرار دارد و متهم الزامی ندارد بی‌گناهی خود را اثبات کند. به همین سبب، باقی ماندن تردید مؤثر درباره عنصر مادی، انتساب رفتار یا عنصر روانی جرم باید از صدور حکم محکومیت جلوگیری کند (Khaleqi, 2022). از منظر رویه قضایی، رأیی که صرفاً بر پایه برداشت احتمالی، شهرت، پیشینه منفی یا سکوت متهم صادر شود، با منطق دادرسی منصفانه ناسازگار است. دادگاه باید نشان دهد که چگونه از مجموعه ادله قانونی به علم و اطمینان قضایی رسیده است و رابطه منطقی میان ادله و نتیجه را در رأی منعکس کند. همین نکته یکی از وجوه مهم تمایز رأی مستدل از رأی مبتنی بر نتیجه‌گرایی است.

حق دفاع بعد دیگر موقعیت متهم است. دفاع مؤثر مستلزم آگاهی از موضوع اتهام، فرصت کافی برای پاسخ، امکان ارائه دلیل، امکان مواجهه با ادله مخالف و در موارد لازم برخورداری از وکیل است (Babaei, 2013). اهمیت حضور وکیل در مرحله تحقیقات مقدماتی از آن جهت بیشتر است که متهم در این مرحله معمولاً با ساختار حرفه‌ای پلیس و دادسرا مواجه است و ممکن است از آثار حقوقی اظهارات خویش

آگاهی نداشته باشد. محدود کردن غیرضروری ارتباط با وکیل می‌تواند توازن فرایندی را مختل کند (Varvaei et al., 2021). همچنین، حق سکوت به متهم امکان می‌دهد بدون آنکه مجبور به مشارکت در اثبات اتهام علیه خود باشد از پاسخ خودداری کند. این حق نباید چنان تفسیر شود که سکوت به منزله اقرار یا قرینه قطعی مجرمیت تلقی شود (Qorqani, 2019). بنابراین، یکی از شاخص‌های تحلیل آرای محاکم آن است که مشخص شود قاضی در استدلال خود چه وزنی به اظهارات یا سکوت متهم داده و آیا ادله مستقل برای انتساب جرم ارائه شده است یا خیر.

جایگاه بزه‌دیده در منظومه دادرسی منصفانه

بزه‌دیده در نظام عدالت کیفری تنها منبع گزارش جرم یا شاهدی برای اثبات اتهام نیست. او شخصی است که ممکن است حق یا منفعت مشروعش مستقیماً نقض شده باشد و از این جهت، شایسته برخورداری از مجموعه‌ای از حقوق فرایندی است. حق طرح شکایت، دریافت رسیدگی مؤثر، ارائه ادله، استفاده از وکیل، اعتراض به برخی تصمیم‌ها و مطالبه ضرر و زیان از مهم‌ترین مصادیق این حقوق به شمار می‌آیند (Karbasforush et al., 2020). با گسترش رویکرد بزه‌دیده‌محور، مشارکت بزه‌دیده در فرایند قضایی نیز اهمیت بیشتری یافته است؛ با این وصف، مشارکت نباید با اعطای سلطه بر فرایند یا جایگزین شدن خواسته شخصی بزه‌دیده با معیارهای قانونی مجازات خلط شود (Shahsavari et al., 2023). بزه‌دیده حق دارد شنیده شود، اما محکومیت متهم همچنان نیازمند اثبات قانونی است.

یکی از جلوه‌های مهم این حق، مطالبه خسارت ناشی از جرم است. رویه قضایی ایران از گذشته میان جنبه کیفری رفتار و دعوای جبران خسارت تمایز قائل شده است. برای نمونه، رأی وحدت رویه شماره ۶۴۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مقرر کرد که صدور حکم برائت لزوماً مانع رسیدگی به امر ضرر و زیان نیست و دعوای خصوصی می‌تواند استقلال نسبی خود را حفظ کند. این جهت‌گیری اهمیت مهمی برای دادرسی منصفانه نسبت به بزه‌دیده دارد، زیرا نشان می‌دهد شکست دعوای عمومی لزوماً به معنای بی‌حقی شخص زیان‌دیده در تمامی ابعاد نیست. Mehdi Goudarzi چنین تفکیکی در عین حال حافظ حقوق متهم نیز هست؛ زیرا مسئولیت کیفری و مسئولیت مدنی با عناصر و معیارهای اثباتی یکسان ارزیابی نمی‌شوند و دادگاه باید هر یک را بر اساس مبانی خود بررسی کند.

اصل توازن و برابری فرایندی میان طرفین

دادرسی منصفانه را نمی‌توان به برابری ریاضی میان بزه‌دیده و متهم فروکاست. موقعیت این دو از نظر حقوقی متفاوت است؛ متهم در معرض قدرت عمومی و احتمال مجازات قرار دارد، در حالی که بزه‌دیده عمدتاً در پی شناسایی حق نقض‌شده، پاسخ قضایی و جبران زیان است. از همین جهت، برخی تضمین‌ها مانند اصل برائت و منع اجبار به خوداتهامی ذاتاً متعلق به متهم هستند، در حالی که حقوقی مانند حمایت در برابر تهدید، اطلاع از سرنوشت پرونده و جبران خسارت بیش از همه با موقعیت بزه‌دیده ارتباط دارند. برابری واقعی به معنای نادیده گرفتن این تفاوت‌ها نیست، بلکه مستلزم آن است که هر شخص متناسب با موقعیت فرایندی خود از ابزار مؤثر برای پیگیری حقوقش برخوردار باشد. مفهوم بنیادین اصول آیین دادرسی نیز بر همین منطق استوار است که هر تضمین باید با کارکرد خاص خود در ساختار دادرسی سنجیده شود (Tadayon & Baqerinejad, 2020).

در عمل قضایی، توازن هنگامی مختل می‌شود که دادگاه برای حمایت از یکی از طرفین از قواعد بنیادین ناظر بر طرف دیگر عبور کند. فشار اجتماعی ناشی از یک جرم شدید نمی‌تواند دلیل کاهش استاندارد اثبات اتهام باشد، همان‌گونه که استناد به حقوق متهم نمی‌تواند توجیهی برای بی‌اطلاع نگه داشتن بزه‌دیده از روند پرونده یا نادیده گرفتن درخواست قانونی وی برای جبران خسارت باشد. دادرسی منصفانه در این

معنا یک سازوکار «مهار متقابل» است؛ حقوق بزه‌دیده مانع بی‌تفاوتی نظام قضایی نسبت به زیان ناشی از جرم می‌شود و حقوق متهم مانع آن است که پاسخ به بزه‌دیدگی به انتقام یا محکومیت فاقد دلیل تبدیل شود. این برداشت با مفهوم عدالت ترمیمی نیز سازگار است؛ زیرا الگوهای ترمیمی، ضمن توجه به نیازهای بزه‌دیده، بر مسئولیت‌پذیری قانونمند مرتکب و پرهیز از واکنش‌های غیرمنصفانه تأکید می‌کنند (Farhadi & Shams, 2022).

جلوه‌های دادرسی منصفانه نسبت به بزهکار در آرای محاکم قضایی

اصل برائت و ضرورت احراز اتهام بر پایه دلیل قانونی

اصل برائت مهم‌ترین نقطه آغاز در ارزیابی دادرسی منصفانه نسبت به متهم است. تا پیش از اثبات اتهام در مرجع صالح، شخص نباید به عنوان مجرم تلقی شود و مقام قضایی موظف است میان «احتمال ارتکاب جرم» و «اثبات قضایی آن» تمایز قائل شود. آثار این اصل در مرحله تحقیق، قرارهای تأمین، شیوه طرح پرسش از متهم، ارزیابی ادله و نهایتاً صدور رأی ظاهر می‌شود (Alavi, 2019). در متن آرای قضایی، رعایت اصل برائت زمانی قابل مشاهده است که دادگاه به جای استناد کلی به محتویات پرونده، عناصر قانونی جرم را تفکیک و ادله مربوط به هر عنصر را بررسی کند. اگر رابطه سببیت، انتساب رفتار، سوءنیت یا سایر عناصر لازم احراز نشده باشند، صرف وقوع یک نتیجه زیان‌بار نمی‌تواند مبنای محکومیت کیفری باشد. قاعده قانونی بودن ادله و ضرورت احراز مسئولیت شخصی نیز مانع از آن است که وضعیت اجتماعی، پیشینه یا رابطه شخص با بزه‌دیده جایگزین دلیل شود (Mirmohammad Sadeqi, 2019).

این جهت‌گیری را می‌توان در نمونه‌هایی از آرای قضایی مشاهده کرد که دادگاه، نسبت به بخشی از اتهام به دلیل فقدان دلیل کافی حکم برائت صادر کرده است. در جریان پرونده‌ای که بعدها زمینه رأی وحدت رویه شماره ۸۷۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور را فراهم کرد، شعبه ۱۰۲ دادگاه کیفری دو اراک در بخشی از اتهام مربوط به تضییع وجوه دولتی، با استناد به اصل برائت نسبت به مقدار مازاد بر میزان احرازشده حکم برائت صادر کرد. اهمیت این نمونه از حیث دادرسی منصفانه در آن است که وحدت موضوع پرونده یا احراز بخشی از رفتار، مجوز سرایت خودکار مجرمیت به بخش اثبات‌نشده تلقی نشده است. یک قاضی چنین رویکردی نشان می‌دهد که اصل برائت باید نسبت به هر جزء از اتهام مستقلاً اعمال شود و محکومیت در یک قسمت نمی‌تواند خلأ دلیل در قسمت دیگر را جبران کند.

حق دفاع، حق سکوت و دسترسی مؤثر به وکیل

حق دفاع زمانی واقعی است که متهم بتواند از ماهیت و سبب اتهام آگاه شود و فرصت عملی برای مقابله با آن داشته باشد. صرف اینکه در صورت‌جلسه نوشته شود «اتهام تفهیم شد» برای احراز رعایت دادرسی منصفانه کافی نیست؛ باید موضوع انتسابی به اندازه‌ای روشن باشد که شخص بداند در برابر چه ادعایی دفاع می‌کند. حقوق دفاعی از مرحله تحت نظر آغاز می‌شوند و تا پایان رسیدگی و طرق اعتراض ادامه دارند (Varvaei et al., 2021). حق برخورداری از وکیل نیز در همین چارچوب اهمیت می‌یابد، زیرا وکیل می‌تواند نسبت به مشروعیت اقدامات تحقیق، کفایت ادله، رعایت قواعد مربوط به بازجویی و تناسب قرارهای تأمین اعتراض کند (Babaei, 2013). محدودیت غیرضروری بر این حق، به‌ویژه در مراحل اولیه که امکان تثبیت ادله و اخذ اظهارات وجود دارد، می‌تواند آثار جبران‌ناپذیری بر کل فرایند دادرسی داشته باشد.

حق سکوت مکمل حق دفاع است. متهم مکلف نیست برای اثبات اتهام علیه خود با مقام تعقیب همکاری کند و سکوت نباید بدون وجود ادله مستقل به منزله پذیرش اتهام تلقی شود (Qorqani, 2019). در تحلیل آرای قضایی، یکی از معیارهای مهم آن است که دادگاه آیا

اعتراف یا اظهارات متهم را در بستر شرایط اخذ آن بررسی کرده است یا صرف وجود عبارتی در صورت‌جلسه را برای انتساب جرم کافی دانسته است. دادرسی منصفانه اقتضا می‌کند میان اقرار معتبر، اظهارات مبهم، پاسخ‌های ناشی از فشار و سکوت تفاوت گذاشته شود. قواعد آیین دادرسی کیفری نیز از همین منظر باید به نحوی تفسیر شوند که کرامت انسانی و اراده آزاد شخص حفظ شود (Goldust Juybari, 2022). رأیی که دفاع اساسی متهم را بدون پاسخ رها کند یا صرفاً با عبارت‌هایی کلی مانند «دفاعیات مؤثر نیست» از کنار استدلال مشخص عبور کند، از منظر کیفیت استدلال قضایی با ایراد مواجه است؛ زیرا حق دفاع فقط حق سخن گفتن نیست، بلکه مستلزم آن است که دفاع مرتبط و مؤثر مورد ارزیابی قرار گیرد.

اصل قانونی بودن، تفسیر مضیق و منع توسعه مسئولیت کیفری

یکی دیگر از جلوه‌های دادرسی منصفانه نسبت به بزهکار، پایبندی دادگاه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات است. دادگاه نمی‌تواند صرفاً به دلیل زیان‌بار یا غیراخلاقی بودن یک رفتار، عنوان کیفری بر آن بار کند، بلکه باید مشخص کند رفتار با کدام نص قانونی منطبق است و تمامی عناصر آن عنوان تحقق یافته‌اند. تفسیر مقررات کیفری باید با توجه به ماهیت محدودکننده آنها صورت گیرد و در موارد تردید، توسعه مسئولیت کیفری از طریق قیاس یا برداشت موسع با اصول بنیادین حقوق کیفری سازگار نیست (Zeraat, 2014). این امر در رویه قضایی اهمیت فراوان دارد؛ زیرا بخشی از تفاوت میان دادرسی قانون‌مدار و دادرسی نتیجه‌محور دقیقاً در همین نقطه نمایان می‌شود. در دادرسی نتیجه‌محور، قاضی نخست به این جمع‌بندی می‌رسد که رفتار مستحق واکنش است و سپس برای آن مبنای قانونی جست‌وجو می‌کند؛ در حالی که در دادرسی منصفانه، حرکت استدلال باید از قانون و عناصر جرم به سمت ارزیابی رفتار صورت گیرد.

رأی وحدت رویه شماره ۷۶۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نمونه‌ای از اهمیت اصل عدم عطف به ماسبق شدن مقررات و ضرورت احترام به مرز زمانی قانون است. هیأت عمومی در خصوص تبصره ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی، تسری حکم مقرر در قانون جدید به جنایاتی را که پیش از لازم‌الاجرا شدن آن واقع شده بودند نپذیرفت. چیستارا هرچند موضوع اصلی آن رأی مستقیماً درباره حق دفاع یا اصل برائت نبود، منطق آن از حیث دادرسی منصفانه اهمیت دارد؛ زیرا دادگاه باید آثار حقوقی رفتار را بر اساس قواعدی تعیین کند که در زمان مربوط قابلیت اعمال داشته‌اند. پیش‌بینی‌پذیری حقوقی یکی از عناصر امنیت قضایی است و شخص نباید با تفسیری مواجه شود که حدود مسئولیت او را پس از وقوع رفتار توسعه می‌دهد. این مبنا در حقوق کیفری با اصل قانونی بودن و در آیین دادرسی با ضرورت قابل پیش‌بینی بودن نحوه اعمال قدرت قضایی ارتباط مستقیم دارد (Nosrati, 2017).

بی‌طرفی مرجع قضایی، رأی مستدل و حق اعتراض

بی‌طرفی تنها به معنای نداشتن رابطه شخصی قاضی با طرفین نیست، بلکه شامل پرهیز از پیش‌داوری، حفظ فاصله حرفه‌ای با مقام تعقیب و ارزیابی مستقل ادله نیز می‌شود. در مرحله تحقیقات مقدماتی نیز ساختار تحقیق باید به نحوی باشد که مرجع رسیدگی صرفاً در پی تأیید فرض اولیه مجرمیت نباشد؛ بلکه ادله له و علیه متهم را با معیار یکسان بررسی کند (Dehqani et al., 2022). از همین رو، دادرسی منصفانه با الگوی «تحقیق برای محکومیت» ناسازگار است. مقام تحقیق باید حقیقت را جست‌وجو کند و اگر در مسیر تحقیق دلایلی به نفع متهم به دست آید، نمی‌تواند آنها را به سبب ناسازگاری با فرض اولیه نادیده بگیرد.

رأی مستدل نیز ضمانت عملی این بی‌طرفی است. الزام دادگاه به بیان استدلال موجب می‌شود مسیر فکری قاضی در معرض ارزیابی طرفین و مرجع عالی قرار گیرد. رأیی که به عناصر اتهام، دفاعیات، تعارض ادله و مبنای قانونی نتیجه پاسخ دهد، امکان کنترل قضایی را فراهم

می‌سازد؛ در حالی که رأی کلی و فاقد تحلیل، حتی اگر نتیجه آن صحیح باشد، قابلیت ارزیابی محدودتری دارد (Zarifi, 2018). حق تجدیدنظر یا سایر طرق اعتراض نیز امتداد همین منطق است. امکان اعتراض فرصتی برای اصلاح خطاهای موضوعی یا حقوقی و بازبینی رعایت قواعد دادرسی ایجاد می‌کند (Mansurabadi, 2013). بنابراین، دادرسی منصفانه تنها در دادگاه نخستین پایان نمی‌یابد؛ بلکه کیفیت دسترسی به مرجع بالاتر، امکان طرح دلایل اعتراض و الزام مرجع تجدیدنظر به پاسخ‌گویی نیز در ارزیابی نهایی مؤثر است.

جلوه‌های دادرسی منصفانه نسبت به بزه‌دیده و توازن حقوق طرفین در آرای قضایی

حق دسترسی بزه‌دیده به عدالت و مشارکت در فرایند رسیدگی

نخستین حق بزه‌دیده آن است که بتواند بدون مانع ناموجه به نظام عدالت کیفری دسترسی پیدا کند. پذیرش شکایت، ثبت صحیح ادعا، انجام تحقیقات لازم و اتخاذ تصمیم مستدل درباره ادامه یا توقف تعقیب از مصادیق این حق هستند. بزه‌دیده نباید صرفاً به عنوان ابزار اثباتی مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا او خود صاحب منفعت مشروع در نتیجه رسیدگی است. مشارکت بزه‌دیده در دادرسی شامل حق بیان ادعا، ارائه اسناد و مدارک، معرفی شهود، برخورداری از نماینده یا وکیل و در موارد قانونی اعتراض به تصمیم‌های قضایی است (Shahsavari et al., 2023). البته این مشارکت نمی‌تواند به معنای جایگزینی اراده بزه‌دیده با ارزیابی مستقل قضایی باشد. برای مثال، صرف اصرار شاکی بر مجرمیت شخص نمی‌تواند جایگزین اثبات عناصر جرم شود؛ همان‌گونه که بی‌علاقگی یا ضعف بزه‌دیده در پیگیری پرونده نباید در جرایمی که جنبه عمومی دارند، ضرورت اجرای قانون را منتفی کند.

در آرای قضایی، احترام به حق مشارکت بزه‌دیده زمانی آشکار است که دادگاه ادعاها و دلایل او را به‌صورت مشخص بررسی کند. اگر بزه‌دیده درخواست جبران خسارت، استماع شاهد یا بررسی یک دلیل را مطرح کرده باشد، دادگاه باید در حدود قانون نسبت به آن تعیین تکلیف کند. سکوت رأی نسبت به یک خواسته مؤثر می‌تواند این تصور را ایجاد کند که مشارکت بزه‌دیده صرفاً صوری بوده است. با این حال، مشارکت مؤثر بزه‌دیده نباید استاندارد اثبات را تغییر دهد. عدالت نسبت به بزه‌دیده در گرو آن نیست که الزاماً نتیجه پرونده محکومیت باشد؛ بلکه در گرو آن است که ادعای او با جدیت، بی‌طرفی و رعایت قانون بررسی شود. این برداشت با دیدگاه‌هایی که حقوق بزه‌دیده را بخشی از اخلاق دادرسی کیفری می‌دانند سازگار است (Karbasforush et al., 2020).

حمایت از امنیت و حیثیت بزه‌دیده و جلوگیری از بزه‌دیدگی ثانویه

بزه‌دیدگی ممکن است با پایان یافتن رفتار مجرمانه خاتمه نیابد. شیوه مواجهه مأموران، مقام تحقیق و دادگاه با بزه‌دیده می‌تواند خود سبب تجربه دوباره آسیب شود. افشای غیرضروری اطلاعات خصوصی، تکرار متعدد و بی‌دلیل بازجویی، برخورد تحقیرآمیز، نسبت دادن مسئولیت جرم به بزه‌دیده یا طولانی شدن غیرقابل توجیه رسیدگی می‌تواند اشکال مختلف بزه‌دیدگی ثانویه را ایجاد کند. دادرسی منصفانه اقتضا می‌کند ساختار رسیدگی تا حد امکان مانع تولید چنین آسیب‌هایی شود، بدون آنکه حق دفاع متهم محدود گردد. این موازنه به‌ویژه در جرایمی که بزه‌دیده از نظر سن، وضعیت جسمانی یا روانی آسیب‌پذیر است اهمیت بیشتری دارد. اصول مرتبط با رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان نیز نشان می‌دهند که وضعیت اشخاص آسیب‌پذیر می‌تواند ضرورت سازوکارهای حمایتی خاص را ایجاد کند (Danesh, 2014).

حمایت از بزه‌دیده همچنین شامل حفاظت از او در برابر تهدید و فشار برای تغییر اظهارات یا صرف‌نظر از شکایت است. با این حال، حمایت نمی‌تواند به محروم کردن متهم از امکان مناقشه ادله منجر شود. برای نمونه، اگر شهادت یا اظهارات بزه‌دیده بخش اصلی دلیل اتهام باشد، دادگاه باید در عین رعایت امنیت و حیثیت وی، سازوکاری فراهم کند که قابلیت اعتماد آن اظهارات مورد ارزیابی قرار گیرد. اصل توازن اقتضا

می‌کند حمایت از شاهد یا بزه‌دیده به «مصونیت دلیل از ارزیابی» تبدیل نشود. از سوی دیگر، برخورد تهاجمی و تحقیرآمیز با بزه‌دیده نیز نمی‌تواند به نام حق دفاع توجیه شود. اینجا دقیقاً نقش مدیریت قضایی جلسه دادرسی برجسته می‌شود؛ قاضی باید از یک سو امکان دفاع مؤثر را حفظ کند و از سوی دیگر از تبدیل فرایند قضایی به منبع آسیب مجدد جلوگیری نماید.

حق جبران خسارت و استقلال نسبی دعوای خصوصی

یکی از عینی‌ترین جلوه‌های حمایت از بزه‌دیده، امکان مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم است. تحقق عدالت کیفری بدون توجه به خسارت شخصی که زیان دیده، در بسیاری از پرونده‌ها ناقص خواهد بود. با این حال، جبران خسارت نیز باید در قالب دادرسی قانونمند صورت گیرد. این نکته از جهت توازن طرفین اهمیت دارد؛ زیرا دادگاه نباید صرف محکومیت کیفری را در همه موارد معادل اثبات تمامی عناصر مسئولیت مدنی تلقی کند. رأی وحدت رویه شماره ۸۷۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در سال ۱۴۰۴، در زمینه مطالبه خسارت ناشی از جرایم مرتبط با اموال دولتی، بر اهمیت رعایت تشریفات مربوط به طرح دعوای خسارت تأکید کرده و تصریح نموده است که در فرضی که دستگاه زیان‌دیده خود مطالبه خسارت می‌کند و شرایط استثنایی قانونی وجود ندارد، دعوا باید با رعایت قواعد مربوط اقامه شود. چیستارا اهمیت این رأی در موضوع حاضر آن است که حمایت از زیان‌دیده—حتی هنگامی که زیان‌دیده یک نهاد عمومی است—نمی‌تواند به حذف تضمین‌های فرایندی طرف مقابل منجر شود.

در همان راستا، رأی وحدت رویه شماره ۶۴۹ نیز نشان می‌دهد که دعوای جبران خسارت می‌تواند پس از برائت کیفری نیز مورد بررسی قرار گیرد. Mehdi Goudarzi این امر ظاهراً ممکن است متناقض به نظر برسد، اما در واقع نشان‌دهنده تفکیک دقیق معیارهای مسئولیت است. برائت کیفری ممکن است ناشی از فقدان اثبات یکی از عناصر خاص جرم یا کافی نبودن دلیل در حد لازم برای محکومیت کیفری باشد؛ در حالی که امکان مطالبه حقوقی خسارت بر مبانی دیگری استوار است. در نتیجه، دادرسی منصفانه نسبت به بزه‌دیده ایجاب می‌کند که برائت متهم به طور خودکار تمامی مسیرهای جبران خسارت را مسدود نکند و در مقابل، دادرسی منصفانه نسبت به متهم یا خوانده دعوای خصوصی نیز ایجاب می‌کند که مسئولیت مدنی او بدون احراز عناصر لازم مفروض گرفته نشود. این دو جهت نه متعارض، بلکه مکمل یکدیگرند.

عدالت ترمیمی نیز می‌تواند در همین چارچوب تحلیل شود. توجه به آثار جرم بر بزه‌دیده و تلاش برای جبران آنها لزوماً به تشدید مجازات منتهی نمی‌شود، بلکه گاه سازوکارهای ترمیمی می‌توانند در کنار حفظ اصول دادرسی، پاسخ مناسب‌تری به نیازهای بزه‌دیده ارائه کنند (Farhadi & Shams, 2022). از این منظر، دادرسی منصفانه باید میان «نیاز بزه‌دیده به جبران» و «گرایش به مجازات‌گرایی» تفاوت قائل شود. مطالبه خسارت، عذرخواهی، ترمیم زیان و پذیرش مسئولیت در برخی پرونده‌ها می‌توانند برای بزه‌دیده اهمیت بیشتری از شدت مجازات داشته باشند.

توازن میان حقوق بزه‌دیده و بزهکار در استدلال قضایی

مهم‌ترین معیار برای ارزیابی کیفیت آرای قضایی، توانایی دادگاه در ایجاد توازن میان حقوق دو طرف است. این توازن به معنای مصالحه بر سر اصول بنیادین نیست؛ اصل برائت را نمی‌توان برای جلب رضایت بزه‌دیده محدود کرد و حق دسترسی بزه‌دیده به عدالت را نیز نمی‌توان به بهانه حمایت از متهم نادیده گرفت. برعکس، هر حق باید در حوزه کارکرد خود به رسمیت شناخته شود. در نظام دادرسی کیفری، اصل برائت و حق دفاع از خطر محکومیت نادرست جلوگیری می‌کنند، در حالی که حق مشارکت بزه‌دیده و امکان جبران خسارت از بی‌اعتنایی

نظام قضایی نسبت به زیان ناشی از جرم جلوگیری می‌کنند. این دو دسته حقوق در صورتی در تعارض قرار می‌گیرند که یکی از آنها به شکل مطلق و خارج از حدود قانونی تفسیر شود.

برای نمونه، فرض شود بزه‌دیده بر اساس اظهارات خود، پیام‌های الکترونیکی و شهادت اشخاص، متهم را عامل جرم معرفی می‌کند و متهم اصالت پیام‌ها را انکار می‌نماید. حمایت از بزه‌دیده اقتضا می‌کند دادگاه دلیل دیجیتال را نادیده نگیرد؛ در مقابل، دادرسی منصفانه نسبت به متهم ایجاب می‌کند اصالت و انتساب آن دلیل بررسی شود. راه حل منصفانه نه حذف دلیل به سود متهم است و نه پذیرش بی‌چون‌وچرای آن به سود بزه‌دیده، بلکه انجام بررسی فنی و سپس ارزیابی دلیل در کنار سایر قرائن است. همین منطق درباره اظهارات بزه‌دیده، نظریه کارشناسی، شهادت و سایر ادله نیز صادق است. آیین دادرسی منصفانه در واقع شیوه‌ای برای «حل تعارض ادعاها از طریق قواعد» است، نه ترجیح پیشینی یکی از طرفین (Rahmdel, 2014).

در جرایمی که حساسیت اجتماعی زیادی ایجاد می‌کنند، اهمیت این توازن افزایش می‌یابد. فشار افکار عمومی می‌تواند به شکل‌گیری انتظار برای واکنش سریع و شدید منجر شود، اما دادگاه نباید معیارهای اثبات یا حقوق دفاعی را تابع فضای اجتماعی کند. از سوی دیگر، بی‌توجهی به بزه‌دیده و تمرکز صرف بر تضمین‌های متهم نیز می‌تواند اعتماد عمومی به عدالت کیفری را کاهش دهد. تحقق دادرسی عادلانه مستلزم آن است که دادگاه در رأی خود نشان دهد هم ادعای بزه‌دیده را به‌طور جدی بررسی کرده و هم انتساب جرم را صرفاً پس از احراز معیارهای قانونی پذیرفته است. چنین رأیی حتی برای طرفی که نتیجه به زیان او صادر شده، از مشروعیت بیشتری برخوردار خواهد بود؛ زیرا مسیر استدلال و دلایل تصمیم قابل مشاهده است.

رأی مستدل به عنوان نقطه اتصال حقوق دو طرف

رأی مستدل مهم‌ترین محل تلاقی حقوق بزه‌دیده و بزهکار است. متهم از طریق رأی مستدل می‌تواند بداند بر اساس چه ادله و استدلالی محکوم شده و در صورت وجود ایراد، اعتراض مؤثر مطرح کند. بزه‌دیده نیز از طریق همان رأی درمی‌یابد که دادگاه چرا ادعای او را پذیرفته یا رد کرده و نسبت به خواسته‌های مرتبط با خسارت چه تصمیمی گرفته است. بنابراین، استدلال قضایی یک تضمین دوطرفه است. کیفیت رأی زمانی افزایش می‌یابد که دادگاه به جای بازنویسی گزارش پرونده، مسائل حقوقی اصلی را شناسایی کرده، ادله متعارض را وزن‌دهی کند و رابطه میان واقعیت اثبات‌شده و حکم قانونی را توضیح دهد (Almasi & Habibi Dargah, 2012).

در پرونده‌هایی که دادگاه بخشی از اتهام را احراز و نسبت به بخش دیگر حکم برائت صادر می‌کند، ضرورت تفکیک استدلال به‌وضوح دیده می‌شود. همان‌گونه که در پرونده منتهی به رأی وحدت رویه شماره ۸۷۶ مشاهده شد، امکان دارد یک بخش از رفتار اثبات شود و بخش دیگر به دلیل فقدان دلیل کافی مشمول اصل برائت قرار گیرد. یک قاضی چنین تفکیکی نشان می‌دهد رأی نباید با منطق «همه یا هیچ» صادر شود. هر ادعا، هر عنوان و هر میزان مسئولیت نیازمند مبنای اثباتی مستقل است. این رویکرد هم حق بزه‌دیده برای رسیدگی دقیق را تقویت می‌کند و هم مانع توسعه مسئولیت متهم فراتر از حدود اثبات‌شده می‌شود. از همین جهت، کیفیت استدلال قضایی را باید یکی از مهم‌ترین شاخص‌های تحقق دادرسی منصفانه در رویه محاکم دانست.

ارزیابی چالش‌های تحقق دادرسی منصفانه و الزامات بهبود رویه قضایی

فاصله میان شناسایی قانونی حقوق و اجرای عملی آنها

نظام حقوقی ممکن است مجموعه نسبتاً گسترده‌ای از حقوق را برای متهم و بزه‌دیده شناسایی کند، اما وجود قانون به تنهایی تحقق آن حقوق را تضمین نمی‌کند. بسیاری از چالش‌ها در مرحله اجرا شکل می‌گیرند؛ جایی که تراکم پرونده‌ها، محدودیت منابع، برداشت‌های متفاوت قضایی یا رویکردهای سنتی می‌توانند موجب شوند حقی که در قانون به رسمیت شناخته شده در عمل اثربخشی کافی نداشته باشد. برای مثال، حق دسترسی به وکیل زمانی ارزش واقعی دارد که حضور وکیل صرفاً صوری نباشد و امکان مشاوره مؤثر و مشارکت حرفه‌ای فراهم شود (Rajabi Taj Amir, 2019). همچنین حق اطلاع از روند پرونده زمانی محقق می‌شود که شخص بتواند در حدود قانون از تصمیم‌های مؤثر آگاه شود، نه اینکه صرفاً پس از خاتمه رسیدگی با نتیجه مواجه گردد (Javidzadeh & Abdian Kordkandi, 2017). بنابراین، ارزیابی دادرسی منصفانه باید از سطح قوانین عبور کرده و به کیفیت اجرای حقوق برسد.

همین مسئله درباره بزه‌دیده نیز وجود دارد. ممکن است قانون امکان مطالبه ضرر و زیان یا اعتراض به یک تصمیم را فراهم کرده باشد، اما اگر بزه‌دیده از حق خود آگاهی نداشته باشد یا فرایند استفاده از آن به اندازه‌ای پیچیده و پرهزینه باشد که عملاً قابل استفاده نباشد، حمایت قانونی ناقص خواهد بود. از این حیث، دادرسی منصفانه با مفهوم «دسترسی مؤثر به عدالت» پیوند می‌خورد. دسترسی مؤثر فقط باز بودن درِ دادگستری نیست؛ بلکه مستلزم قابل فهم بودن فرایند، امکان استفاده واقعی از حقوق و برخورداری از تصمیمی قابل پیش‌بینی است. بررسی‌های تطبیقی درباره دادرسی منصفانه نیز نشان داده‌اند که تضمین‌های شکلی زمانی کارآمدند که سازوکار نهادی اجرای آنها وجود داشته باشد (Yusefi, 2021).

اطاله دادرسی و تعارض میان سرعت و کیفیت رسیدگی

رسیدگی در مهلت معقول یکی از ابعاد مهم دادرسی منصفانه است. تأخیر طولانی می‌تواند برای متهمی که تحت قرار تأمین یا محدودیت‌های ناشی از پرونده قرار دارد آثار جدی ایجاد کند و اصل برائت را در عمل تضعیف نماید. برای بزه‌دیده نیز طولانی شدن پرونده می‌تواند به فرسایش روانی، افزایش هزینه و کاهش امکان دستیابی به جبران مؤثر منجر شود. با این حال، سرعت نباید با شتاب‌زدگی یکی دانسته شود. رسیدگی سریع ولی ناقص، که در آن ادله به درستی بررسی نشده یا فرصت دفاع کافی فراهم نشده باشد، نمی‌تواند مصداق دادرسی منصفانه تلقی شود. از این جهت، کیفیت و سرعت باید در یک رابطه متوازن قرار گیرند (Fardust, 2022).

یکی از نشانه‌های رویه مطلوب آن است که قاضی بتواند مسائل اصلی پرونده را زود تشخیص داده و از اقدامات غیرضروری پرهیز کند. ارجاع‌های مکرر به کارشناسی بدون ضرورت، استعلام‌های فاقد ارتباط مستقیم، تجدید جلسات بدون علت موجه و نقص مکرر تحقیقات می‌توانند موجب اطاله شوند. در مقابل، خودداری از انجام تحقیق ضروری برای پایان سریع پرونده نیز به همان اندازه نامطلوب است. دادرسی کارآمد مستلزم مدیریت فعال پرونده است؛ قاضی باید میان اقداماتی که برای کشف حقیقت و رعایت حقوق طرفین ضروری‌اند و اقداماتی که صرفاً روند را طولانی می‌کنند تفاوت قائل شود. مفهوم کیفیت دادرسی نیز دقیقاً بر همین پیوند میان صحت، سرعت و استدلال استوار است (Almasi & Habibi Dargah, 2012).

امنیت‌گرایی، سیاست جنایی و خطر تضعیف تضمین‌های دفاعی

در برخی جرایم، به‌ویژه جرایمی که امنیت عمومی یا احساس امنیت جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند، تمایل به پاسخ سریع و شدید می‌تواند فشار قابل توجهی بر تضمین‌های دادرسی منصفانه وارد کند. سیاست امنیت‌گرا ممکن است محدودیت‌های گسترده‌تری بر آزادی متهم، دسترسی او به برخی اطلاعات یا نحوه اعمال حقوق دفاعی توجیه کند؛ اما این محدودیت‌ها باید استثنایی، قانونی و متناسب باشند (Tavajjohi & Dehqani, 2013). خطری که در این حوزه وجود دارد تبدیل «استثناء» به قاعده است. اگر شدت اتهام به تنهایی سبب شود اصل برائت یا حق دفاع در عمل تضعیف شود، نتیجه آن کاهش مشروعیت کل فرایند قضایی خواهد بود.

دادگاه در این موارد نقش مهمی به عنوان مرجع کنترل‌کننده دارد. وظیفه دادگاه صرفاً تأیید اقدامات مرحله تحقیق نیست، بلکه باید مشروعیت و ارزش اثباتی آنها را مستقلاً ارزیابی کند. هر اندازه پرونده حساس‌تر باشد، نیاز به استدلال دقیق‌تر نیز افزایش می‌یابد. دادرسی منصفانه به این معنا نیست که دستگاه قضایی از واکنش مؤثر به جرایم شدید بازماند؛ بلکه به این معناست که اثربخشی نباید از طریق کنار گذاشتن قواعد حاصل شود. اعتبار محکومیت کیفری بیش از شدت مجازات به کیفیت فرایندی بستگی دارد که به آن منتهی شده است.

الگوی پیشنهادی برای تحلیل آرای قضایی از منظر دادرسی منصفانه

برای ارزیابی آرای محاکم می‌توان الگویی مبتنی بر چند پرسش متوالی به کار گرفت. نخست باید بررسی شود آیا دادگاه صلاحیت قانونی و بی‌طرفی لازم را داشته است. سپس باید مشخص شود متهم از موضوع اتهام، ادله اصلی و امکان دفاع مؤثر برخوردار بوده است یا خیر. در مرحله بعد، نحوه ارزیابی ادله اهمیت پیدا می‌کند: آیا دادگاه میان دلیل، قرینه و احتمال تفاوت گذاشته و عناصر قانونی جرم را جداگانه احراز کرده است؟ سپس باید موقعیت بزه‌دیده بررسی شود: آیا ادعای او شنیده شده، ادله وی بررسی گردیده و نسبت به درخواست‌های قانونی او تصمیم گرفته شده است؟ در نهایت، خود رأی باید از نظر استدلال، تناسب، پاسخ‌گویی به دفاعیات و امکان کنترل در مرحله اعتراض سنجیده شود. چنین رویکردی با دیدگاه‌هایی که دادرسی منصفانه را شبکه‌ای از اصول مرتبط و نه یک تضمین منفرد می‌دانند هماهنگ است (Razavi Asl, 2024).

این مدل همچنین مانع از آن می‌شود که ارزیابی دادرسی تنها بر نتیجه متمرکز شود. ممکن است رأی برائت از نظر نتیجه به سود متهم باشد اما در فرایند رسیدگی برخی حقوق او رعایت نشده باشد؛ همان‌گونه که ممکن است رأی محکومیت پس از فرایندی کاملاً منصفانه صادر شده باشد. نسبت به بزه‌دیده نیز ممکن است نهایتاً اتهام اثبات نشود، اما دادگاه با بررسی دقیق، احترام به کرامت و پاسخ مستدل به ادعاها وظیفه خود را به‌درستی انجام داده باشد. بنابراین، معیار اصلی دادرسی منصفانه «نتیجه مطلوب یکی از طرفین» نیست، بلکه «کیفیت قانونمند فرایندی است که به نتیجه منتهی شده است». این برداشت ظرفیت آن را دارد که تحلیل رویه قضایی را از توصیف ساده آراء به ارزیابی روشمند کیفیت قضاوت ارتقا دهد.

نتیجه‌گیری

دادرسی منصفانه در نظام عدالت کیفری مفهومی چندبعدی است که نمی‌توان آن را صرفاً با حقوق متهم یا صرفاً با حمایت از بزه‌دیده تعریف کرد. تحلیل انجام‌شده نشان می‌دهد که عدالت آیینی زمانی تحقق می‌یابد که قدرت عمومی در برابر متهم محدود و قانونمند باشد و در عین حال، بزه‌دیده نیز از موقعیتی مؤثر برای طرح ادعا، مشارکت در رسیدگی، دریافت حمایت و مطالبه جبران خسارت برخوردار شود. اصل برائت، حق دفاع، حق سکوت، دسترسی به وکیل، بی‌طرفی دادگاه، قانونی بودن تصمیم و حق اعتراض مهم‌ترین جلوه‌های دادرسی منصفانه

در ارتباط با متهم هستند. در سوی دیگر، حق دسترسی به عدالت، شنیده‌شدن، ارائه ادله، برخورداری از امنیت و احترام، جلوگیری از بزه‌دیدگی ثانویه و امکان مطالبه خسارت مهم‌ترین جلوه‌های آن در ارتباط با بزه‌دیده به شمار می‌روند.

نتایج پژوهش همچنین نشان می‌دهد که این دو دسته حقوق، علی‌رغم مواردی از تنش عملی، ذاتاً متعارض نیستند. حمایت از بزه‌دیده مستلزم محکوم کردن متهم به هر قیمت نیست و رعایت حقوق متهم نیز مستلزم به حاشیه راندن بزه‌دیده نیست. وظیفه دادرسی منصفانه ایجاد ساختاری است که در آن ادعای بزه‌دیده جدی گرفته شود، اما انتساب جرم تنها بر مبنای دلیل معتبر صورت گیرد؛ متهم فرصت دفاع کامل داشته باشد، اما از تضمین‌های دفاعی برای اخلال یا فرسایشی کردن رسیدگی استفاده نشود؛ و دادگاه بتواند میان این مطالبات در چارچوب قانون توازن برقرار کند.

آرای محاکم مهم‌ترین عرصه ظهور عملی دادرسی منصفانه‌اند. قانون حقوق و تکالیف را در سطح انتزاعی تعیین می‌کند، اما این قاضی است که در پرونده مشخص درباره ارزش یک دلیل، کفایت دفاع، تحقق عناصر جرم و آثار حقوقی رفتار تصمیم می‌گیرد. از همین رو، کیفیت رأی قضایی شاخص مهمی برای سنجش کیفیت عدالت کیفری است. رأیی را می‌توان به الگوی دادرسی منصفانه نزدیک‌تر دانست که مسئله حقوقی را به روشنی مشخص کند، ادله طرفین را به صورت جداگانه ارزیابی نماید، به دفاعیات مؤثر پاسخ دهد، میان مسئولیت کیفری و مدنی تفکیک قائل شود و نتیجه خود را به حکم قانونی مشخص متصل سازد.

تحلیل نمونه‌های رویه قضایی نشان می‌دهد که اصل برائت می‌تواند حتی در پرونده‌ای که بخشی از رفتار متهم اثبات شده، نسبت به بخش اثبات‌نشده همچنان نقش مستقل داشته باشد. همچنین، استقلال نسبی دعوای جبران خسارت از دعوای کیفری نشان می‌دهد که برائت کیفری لزوماً به معنای منتفی شدن هر نوع حق بزه‌دیده نیست. این دو وضعیت در کنار یکدیگر ماهیت متوازن دادرسی منصفانه را آشکار می‌کنند: از یک طرف نمی‌توان مسئولیت کیفری را فراتر از دلیل گسترش داد و از طرف دیگر نباید مسیرهای مشروع جبران زیان بزه‌دیده را صرفاً به دلیل عدم تحقق مسئولیت کیفری مسدود کرد.

یکی از چالش‌های مهم در تحقق دادرسی منصفانه، فاصله میان شناسایی قانونی حقوق و اجرای واقعی آنهاست. حق برخورداری از وکیل، حق اطلاع، امکان اعتراض و حق مشارکت بزه‌دیده تنها زمانی ارزش دارند که در عمل قابل استفاده باشند. رویکرد صوری به این حقوق می‌تواند موجب شود پرونده از نظر ظاهری تمام تشریفات قانونی را طی کند، اما یکی از طرفین عملاً فرصت مؤثر برای استفاده از حقوق خویش نداشته باشد. از این رو، تمرکز اصلاحات آینده باید علاوه بر قانونگذاری، بر شیوه اجرای قانون، آموزش قضات و ضابطان، استانداردسازی کیفیت تحقیقات و افزایش قابلیت ارزیابی استدلال‌های قضایی قرار گیرد.

مشکل دیگر، استفاده گسترده از عبارت‌های کلی در برخی تصمیم‌های قضایی است. رأیی که بدون تحلیل روشن به «محتویات پرونده»، «اوضاع و احوال» یا «دفاعیات غیرمؤثر» اشاره کند، امکان نظارت دقیق بر فرایند استدلال را کاهش می‌دهد. بهبود کیفیت آراء مستلزم آن است که دادگاه مشخص سازد کدام دلیل را به چه علت معتبر دانسته، تعارض میان ادله را چگونه حل کرده و چرا دفاع معین را نپذیرفته است. این امر نه تنها حقوق متهم، بلکه حقوق بزه‌دیده را نیز تقویت می‌کند؛ زیرا هر دو طرف می‌توانند منطق تصمیم را بفهمند و در صورت لزوم نسبت به آن اعتراض کنند.

برای تقویت دادرسی منصفانه، نخست لازم است آموزش حرفه‌ای قضات، ضابطان و وکلا بر فهم یکپارچه حقوق بزه‌دیده و متهم متمرکز شود. دوم، کیفیت استدلال در آرای کیفری باید به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی ارزیابی عملکرد قضایی مورد توجه قرار گیرد. سوم،

دسترسی واقعی متهم به وکیل، به‌ویژه در مراحل اولیه، باید تقویت شود و همزمان سازوکارهای اطلاع‌رسانی و حمایت از بزه‌دیده به نحوی توسعه یابد که مشارکت او در فرایند کیفری واقعی و مؤثر باشد. چهارم، در پرونده‌هایی که ادله دیجیتال، کارشناسی یا شهادت بزه‌دیده نقش اساسی دارند، استانداردهای روشن‌تری برای ارزیابی اصالت، انتساب و قابلیت اعتماد ادله تدوین و در رویه قضایی تثبیت شود. پنجم، سازوکارهای جبران خسارت باید به گونه‌ای اجرا شوند که بزه‌دیده برای دستیابی به حق خود با موانع زائد مواجه نشود، اما این تسهیل نباید به حذف تشریفاتی بینجامد که برای تضمین حق دفاع طرف مقابل ضروری است.

در نهایت، دادرسی منصفانه را باید نه مجموعه‌ای از حقوق پراکنده، بلکه منطق حاکم بر کل فرایند عدالت کیفری دانست. ارزش یک نظام قضایی تنها با میزان محکومیت مجرمان یا سرعت مختومه شدن پرونده‌ها سنجیده نمی‌شود؛ بلکه میزان احترام آن به کرامت اشخاص، کیفیت استدلال قضایی، توانایی اصلاح اشتباه، حمایت مؤثر از بزه‌دیده و جلوگیری از محکومیت ناروا نیز معیارهای اساسی‌اند. هر اندازه آرای محاکم بتوانند این ملاحظات را به صورت شفاف و مستدل در کنار یکدیگر قرار دهند، اعتماد عمومی به عدالت قضایی افزایش خواهد یافت. بر این اساس، مطلوب‌ترین الگو نه «بزه‌دیده‌محوری مطلق» و نه «متهم‌محوری مطلق»، بلکه دادرسی متوازن، قانون‌مدار و انسان‌محوری است که در آن حقوق هیچ شخصی ابزار تحقق حقوق شخص دیگر قرار نگیرد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Fair trial constitutes one of the foundational requirements of contemporary criminal justice and functions as a normative framework for regulating the relationship among judicial authorities, accused persons, offenders, and victims. Its significance extends beyond the observance of formal procedural rules, because the legitimacy of criminal adjudication depends on whether judicial power is exercised within a structure that simultaneously respects individual rights, ensures access to justice, and produces reasoned and legally sustainable outcomes. In this sense, a fair trial is not confined to protecting the accused from arbitrary prosecution or punishment, but also encompasses the victim's entitlement to effective participation, legal protection, access to remedies, and recognition within the criminal process. Contemporary understandings of fair trial therefore emphasize a multidimensional approach in which judicial independence, impartiality, presumption of innocence, equality before the law, the right to defense, access to counsel, the right to be informed of charges, the right to remain silent, the prohibition of coerced confession, adjudication within a reasonable time, reasoned judicial decision-making, and access to appellate review operate as interconnected guarantees rather than isolated procedural privileges (Sheikh al-Eslami & Pirhadi, 2024). At the same time, the position of the victim has gradually moved from the margins of criminal procedure toward a more participatory model in which victims are recognized as holders of procedural interests rather than merely sources of evidence (Karbasforush et al., 2020). This development creates a central theoretical and practical question: how can criminal courts protect the procedural rights of the accused while simultaneously ensuring that victims are not excluded,

ignored, or subjected to secondary victimization? The present study addresses this question by identifying and explaining the principal manifestations of fair trial for victims and offenders in judicial decisions. It proceeds from the premise that fairness cannot be reduced either to accused-centered safeguards or to victim-centered protection. Rather, the legitimacy of judicial decision-making depends on maintaining a principled equilibrium between both positions. The study adopts a descriptive-analytical method and examines the legal foundations of fair trial, the procedural rights of the accused and victims, and the manner in which these rights are reflected in judicial reasoning and court decisions.

The first analytical dimension concerns the conceptual and legal foundations of fair trial and the specific position of the accused within criminal proceedings. Fair trial guarantees are designed primarily to prevent the coercive apparatus of the state from operating without legal restraint, particularly where individual liberty, dignity, reputation, or other fundamental rights are at stake. The presumption of innocence forms the core of this protective structure because it requires the prosecuting authority to establish criminal responsibility through legally admissible and sufficiently persuasive evidence rather than requiring the accused to prove innocence (Khaleqi, 2022). Accordingly, judicial suspicion, social reputation, silence, prior conduct, or the mere occurrence of a harmful result cannot independently substitute for proof of the constituent elements of the offense. The right to defense complements this principle by requiring that the accused be adequately informed of the nature and basis of the accusation, be given sufficient opportunity to respond to incriminating evidence, and be able to present exculpatory evidence and legal arguments (Babaei, 2013). Effective access to legal counsel is especially significant during the preliminary investigation, where structural inequality between the individual and investigative authorities is most pronounced (Rajabi Taj Amir, 2019). The right to remain silent also operates as a safeguard against compelled self-incrimination and should not be interpreted as an independent indication of guilt (Qorqani, 2019). In addition, impartiality must extend beyond the absence of personal bias and requires that judicial and investigative authorities examine both incriminating and exculpatory material rather than approaching the case through a presumption of guilt (Dehqani et al., 2022). These safeguards become meaningful in judicial practice when courts provide explicit reasoning showing how evidence establishes each legal element of the offense, how material defenses have been assessed, and why the evidentiary threshold required for conviction has been satisfied. Therefore, the fairness of a judgment must be assessed not merely by whether the final result is conviction or acquittal, but by the quality and legality of the reasoning through which the result has been reached (Zarifi, 2018).

The second major dimension concerns the procedural position of victims and the extent to which criminal justice institutions recognize their legitimate interests without transforming criminal proceedings into an instrument of private retaliation. Victims possess a legitimate interest in accessing judicial institutions, submitting complaints, providing evidence, obtaining information about relevant procedural developments, seeking legal assistance, challenging certain judicial decisions, and claiming compensation for losses caused by criminal conduct. Victim participation has increasingly been regarded as an essential feature of a responsive criminal justice system because excluding the victim from the process may reproduce the experience of powerlessness initially caused by the offense (Shahsavari et al., 2023). Nevertheless, participation does not mean that the victim acquires control over prosecution or punishment, nor does the victim's belief in the accused's guilt lower the evidentiary threshold necessary for criminal conviction. A fair process must take the victim's claims seriously while maintaining an independent judicial assessment of the evidence. This distinction is particularly important where the victim's testimony constitutes a central evidentiary

element or where the criminal process involves vulnerable persons. Victim protection also includes respect for privacy, dignity, physical and psychological security, and the prevention of unnecessary procedural practices that may produce secondary victimization. Repetitive questioning without legitimate necessity, humiliating treatment, unjustified disclosure of personal information, unreasonable delays, and institutional indifference may all undermine the fairness of proceedings from the victim's perspective. The recognition of victims' procedural rights is therefore closely connected to the broader ethical foundations of criminal procedure (Karbasforush et al., 2020). At the same time, the possibility of compensation should remain legally structured and should not automatically follow from every allegation or criminal proceeding. The distinction between criminal liability and civil compensation is significant because the legal basis, evidentiary requirements, and consequences of each may differ. A fair judicial system must therefore preserve the victim's access to compensatory mechanisms while ensuring that financial or civil liability is also determined through an independent legal analysis rather than inferred automatically from the existence of criminal proceedings.

The third dimension of the study focuses on judicial decisions as the practical arena in which the abstract principles of fair trial acquire concrete meaning. Judicial rulings are not merely administrative endpoints of litigation; they constitute the principal medium through which courts demonstrate adherence to legality, rationality, neutrality, and procedural equality. A reasoned judgment enables the accused to understand the evidentiary and legal basis of conviction or acquittal, while enabling the victim to understand how the court evaluated the complaint, evidence, and requests for compensation or other remedies. The quality of adjudication is therefore inseparable from the quality of judicial reasoning (Almasi & Habibi Dargah, 2012). A judgment that merely reproduces the contents of the case file, refers generally to "available evidence," or dismisses substantial defenses as "ineffective" without explanation may formally conclude the case while failing to satisfy the deeper requirements of procedural fairness. By contrast, a judicial decision that distinguishes between individual charges, separately assesses the evidence supporting each allegation, responds to relevant defenses, and connects the proven facts to a clearly identified legal provision provides a stronger basis for legitimacy and appellate review. The principle of legality is particularly important in this context because courts may not criminalize conduct merely because it appears socially harmful or morally objectionable; the conduct must fall within a legally recognized criminal prohibition whose elements are established in the case (Zeraat, 2014). Similarly, criminal responsibility cannot be expanded through analogy or excessively broad interpretation, because predictability is an integral element of fair adjudication (Nosrati, 2017). The availability of appeal or other forms of judicial review further strengthens fairness by creating an institutional mechanism for correcting errors of fact, law, and procedure (Mansurabadi, 2013). Accordingly, the study treats judicial reasoning, rather than the mere outcome of proceedings, as one of the most significant indicators of whether the rights of both victims and accused persons have genuinely been respected.

The fourth analytical dimension addresses the central issue of balancing the rights of victims and offenders and the structural challenges that may undermine such balance in judicial practice. Procedural equality should not be understood as mathematical identity between the parties because victims and accused persons occupy different legal positions and therefore require different safeguards. The presumption of innocence, protection against compelled self-incrimination, and the right to silence are specifically connected with the accused's exposure to state coercion, whereas protection from intimidation, meaningful participation, and access to compensation respond more directly to the position of the victim. Fairness requires that each party receive safeguards appropriate

to its procedural vulnerability. Difficulties arise when protection of one party is treated as a justification for disregarding the rights of the other. Public pressure for rapid punishment, especially in socially sensitive cases, may encourage security-oriented approaches that restrict defense rights or weaken evidentiary standards (Tavajjohi & Dehqani, 2013). Conversely, an excessively accused-centered interpretation of criminal procedure may lead to marginalization of victims, insufficient communication with them, or failure to address legitimate claims for restitution and protection. The challenge is therefore not to select one interest over another, but to organize both through legal standards. For example, where digital communications are relied upon by a victim to support an allegation and their authenticity is disputed by the accused, a fair response is neither automatic exclusion nor unquestioning acceptance; rather, the evidentiary material should be authenticated and assessed in conjunction with other circumstances. The same logic applies to expert testimony, witness statements, and other forms of evidence. Procedural fairness thus operates as a method for resolving competing claims according to predefined legal criteria rather than according to intuition, public sentiment, or the institutional convenience of judicial authorities (Rahmdel, 2014). This equilibrium also requires efficient case management because unreasonable delay harms both defendants and victims, whereas excessive acceleration may undermine the completeness of investigation and the quality of defense. Fairness therefore demands a reasonable relationship among accuracy, efficiency, participation, and legal certainty (Fardust, 2022).

The findings of the study indicate that the most defensible model of fair criminal adjudication is neither exclusively victim-centered nor exclusively accused-centered. Fair trial should instead be understood as an integrated procedural framework in which the rights of both parties operate as mutually reinforcing limitations on arbitrary decision-making. For the accused, fairness requires the presumption of innocence, effective defense, access to legal counsel, the right to silence, lawful and proportionate procedural measures, impartial assessment of evidence, a reasoned judgment, and meaningful access to appellate review. For the victim, fairness requires effective access to justice, meaningful participation, respectful treatment, protection against intimidation and secondary victimization, consideration of evidentiary submissions, and access to legally recognized forms of reparation. Judicial decisions occupy a decisive position in transforming these principles from abstract legal standards into practical guarantees. A fair judgment must therefore identify the legal issues clearly, distinguish among separate allegations, assess conflicting evidence transparently, respond to substantial arguments, explain the relationship between facts and legal rules, and determine criminal and compensatory consequences according to their respective legal foundations. The principal challenge is not the absence of fair-trial concepts in the legal system, but the gap that may arise between formal recognition and effective implementation. Reducing this gap requires greater attention to the quality of judicial reasoning, more effective access to counsel, improved procedural information for victims, stronger safeguards against unnecessary delay and secondary victimization, and a judicial culture that understands the protection of one party's rights not as a threat to the other, but as an essential component of the legitimacy of criminal justice. In this framework, fairness is achieved when neither punishment nor acquittal is predetermined, when neither the victim nor the accused is procedurally marginalized, and when the final judicial outcome can be justified through transparent, lawful, and rational adjudication.

References

Alavi, S. M. (2019). *Fair trial: A review of applicable laws* (1st ed.). Majd.

Almasi, N. A., & Habibi Dargah, B. (2012). An introduction to the quality of adjudication in efficient judicial proceedings. *Judicial Law Perspectives*(58).

Aqaei Jannat Makan, H. (2018). *The right to a fair and equitable trial* (1st ed.). Jangal.
Babaei, M. A. (2013). The accused's right to defense counsel during preliminary investigations. *Legal Teachings*(13).
Badam Firuz, F. (2022). *Principles of fair trial in Iranian law with a perspective on common law* (1st ed.). Kankash.
Danesh, T. Z. (2014). *Juvenile delinquency proceedings in comparative law* (3rd ed.). Mizan.
Dehqani, A., Ashuri, M., & Rahmdel, M. (2022). Requirements of impartiality in preliminary investigations: Challenges and solutions in Iran's judicial system. *Criminal Law Research*, *10*(39).
Fardust, G. R. (2022). *The application of fair and equitable trial principles in criminal quasi-judicial bodies* (1st ed.). Majd Scientific and Cultural Association.
Farhadi, H., & Shams, A. (2022). Realizing restorative justice in dispute resolution councils through a fair trial approach. *Judgment*, *22*(110).
Goldust Juybari, R. (2022). *Criminal procedure* (16th ed.). Jangal.
Hosseini, R. (2016). *Justice and adjudication in the Quran*. Bustane Ketab.
Javidzadeh, H. R., & Abdian Kordkandi, J. (2017). *The right to information about the fate of the accused: With emphasis on Iranian criminal law and international human rights instruments* (1st ed.). Shahr-e Danesh.
Karbasforush, Q., Varvaei, A., & Tavassolizadeh, T. (2020). Victims' rights from the perspective of fair trial and ethics in criminal procedure and the Statute of the International Criminal Court. *Ethics in Science and Technology*, *15*(3).
Khaleqi, A. (2022). *Criminal procedure* (11th ed.). Shahr-e Danesh Institute for Legal Studies.
Mansurabadi, A. (2013). The right to appeal in fair trial proceedings. *Private Law*(8).
Mirmohammad Sadeqi, H. (2019). *General criminal law*. Mizan.
Mohammadi, P. (2023). *Strategic principles of fair trial* (2nd ed.). Majd.
Musavi, A. (2017). *Principles of fair trial in the Iranian legal system*. Jangal.
Nosrati, M. (2017). *Fair trial in Iranian criminal law with a perspective on international criminal law* (1st ed.). Qanun Yar.
Pahlavan, M. J. (2017). *An introduction to understanding the rights of the accused in Iranian criminal law and international instruments* (1st ed.). Majd.
Qorqani, A. (2019). *The accused's right to silence: A comparative study of international instruments and Iranian law with emphasis on case law* (1st ed.). Majd.
Rahmdel, M. (2014). *Criminal procedure* (1st ed., Vol. 1). Dadgostar.
Rajabi Taj Amir, E. (2019). *The right of access to counsel in police investigations* (1st ed.). Majd.
Razavi Asl, S. M. (2024). Examining the principles of fair trial in Iranian law. *State and Law*, *2*(19).
Shahed, B., & Mehra, N. (2018). Some prominent manifestations of the fair trial model in the 2013 Code of Criminal Procedure. *Criminal Law and Criminology Research*, *6*(12).
Shahsavari, S., Moazzenzadegan, H. A., & Rayejian Asli, M. (2023). Victim participation in judicial proceedings: Foundations, challenges, and solutions. *Judicial Law Perspectives*, *28*(102).
Sheikh al-Eslami, S. S., & Pirhadi, M. (2024). *Fair trial in national and international instruments: The place of human rights in criminal procedure* (2nd ed.). Majd.
Tadayon, A., & Baqerinejad, Z. (2020). The ontology of fundamental principles of criminal procedure. *Criminal Law Research*, *9*(33).
Tavajjohi, A., & Dehqani, A. (2013). The conflict between security-oriented policies and fair trial standards. *Criminal Law Research*, *1*(3).
Varvaei, A., Bahramipur, R., & Salimi, R. (2021). *The rights of the accused in police custody in Iran's criminal justice system* (3rd ed.). Behnami.
Yusefi, M. (2021). A comparative study of fair trial in administrative and judicial bodies. *Public law*(23).
Zarifi, G. R. (2018). Examining criminal procedure in the realization of fair trial. *Legal Studies*(20).
Zeraat, A. (2014). *Iranian criminal procedure: With emphasis on principles and rules* (1st ed.). Mizan.